

# کتاب البرهان

## مقاله اولی، جلسه ۴

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۳/۱۰/۱۴۲۶ هجری قمری مقارن با ۲۵/۰۸/۱۳۸۴ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

«المقالة الأولى من كتاب البرهان وفيها فصول خمسة، الفصل الأول في الغرض من هذه المقالة».

مرحوم علامه طباطبایی کتاب برهان را در چهار مقاله ترتیب دادند که مقاله اولی خود مشتمل بر پنج فصل است. همان گونه که قبلاً گفته شد، فصل اول از هر یک از مقالات چهارگانه درباره فهرست مقاله است، یعنی آنچه که در آن مقاله ذکر می شود. قهراً فصل اول این مقاله اولی هم فهرست چهار فصل این مقاله است. البته این مقاله دارای پنج فصل است، ولی چون فصل اول فهرست مقاله است، یعنی فهرست چهار فصل دیگر، فهرست فصل دوم و سوم و چهارم و پنجم (است).

این نکته قابل توجه است که در این فهرست نگاری رعایت ضوابط فهرست نگاری نشده است! یعنی چه بسا مطالبی که در فهرست نیامده است و چه بسا مطالبی که در فهرست بیش از حد ضرورت فهرست آمده است. فهرست نگاری ضوابطی دارد، این ضوابط دقیقاً رعایت نشده است؛ اما برای اینکه خواننده کتاب چشم اندازی پیشاپیش از مطالب کتاب داشته باشد، ایشان در هر مقاله، در فصل نخست، فهرست مطالب آن مقاله را ذکر می کنند.

مرحوم علامه طباطبایی چنانچه قبلاً هم گذشت، روح کلی مقاله را هم تبیین می کند؛ یعنی گذشته از اینکه فهرست مطالب فصول را بیان می کند، روح کلی مقاله را هم تبیین می کند. لذا در این فصل اول، عمدتاً باید عبارت بخوانیم و به فصل دوم برسیم. فصل اول را باید نسبتاً به سرعت پشت سر بگذاریم.

می فرمایند: قیاس برهانی قیاسی بود که منتج نتیجه ای یقینی است. چون چنین است، پس ضرورتاً باید مقدمات این قیاس، خود یقینی باشد. نتیجه یقینی از مقدمات یقینی می زاید، این مطلب اول (که بیان شد). پس مطلب اول، مقدمات قیاس برهانی، یقینی اند.

مطلب دوم: مقدمه یقینی از آن جهت که یقینی است، احکام تصدیق یقینی را می پذیرد. مقدمه یقینی چون گزاره ای یقینی (است)، قضیه ای است یقینی، تصدیقی است یقینی، احکام تصدیقات یقینی را پذیراست. ما در ارتباط با تصدیق یقینی سه حکم داریم که هر یک از این احکام سه گانه در سه مقاله ای که در پیش داریم مقاله اولی، مقاله ثانیه و مقاله ثالثه مورد بحث و بررسی است. مقاله چهارم هم عمدتاً در ارتباط با حد است و از برهان به یک معنا کم و بیش بیرون است.

حکم اول تصدیق یقینی این است که تصدیق یقینی در یک تقسیم بندی دو قول است؛ بدیهی و نظری. به تعبیر فنی (می توان گفت)، بین و مبین. گاه قضیه یقینی و تصدیق یقینی بین است، یعنی قیضه ای است اولی مثلاً. گاه مبین است، یعنی باید به قضیه بین منتهی شود، احتیاج به تبیین دارد، این حکم اول (که بیان شد). حکم دوم این است که بحث کنیم تصدیق یقینی با چه شرایطی تحقق پیدا می کند، در چه مواضعی وجود دارد و در چه مواضعی وجود ندارد.

بحث سوم این است که تصدیق یقینی در چه حالی هست و در چه حالی نیست. با چه کیفیتی هست و با چه کیفیتی نیست.

جناب علامه طباطبایی می فرماید که غرض ما در مقاله اولی، هدف ما در مقاله اولی، تبیین بحث اول است که تصدیق یقینی گاه بین است و گاه مبین. روح کلی مقاله اولی این است که این روح کلی را در چهار فصل تبیین می کنیم، تشریح می کنیم و در هر یک از این فصول به نکاتی می پردازیم که برسیم. این فصل اول را علی القاعده فقط باید عبارت بخوانیم، حالا یک توضیحی هم می دهیم که خالی از عریضه نباشد.

«الفصل الأول في الغرض من هذه المقالة»، غرض از این مقاله، «القياس البرهاني حيث أنه القياس الموقع لليقين»

بالتیجة»، قیاس برهانی از آن جهت که قیاسی است که ایجاد می‌کند یقین به نتیجه را، تولید می‌کند یقین به نتیجه را. «فهو مؤلف من مقدمات یقینیة بالضرورة»، پس این قیاس برهانی، تألیف شده از مقدمات یقینی است، ضرورتاً. چرا؟

چون نتیجه «تتبع أخص المقدمتين»، اگر یکی از این دو مقدمه غیر یقینی باشد، فهوراً نتیجه یقینی نخواهد بود. از یقین، یقین زاینده می‌شود. این مطلب اول (که بیان شد).

«والمقدمة اليقینیة من حیث أنها مقدمة یقینیة»، مقدمه یقینی از آن جهت که مقدمه یقینی است، در این زیراکسی که کردند این حواشی بعضاً چاپ نشده است!

«والمقدمة اليقینیة من حیث أنها مقدمة یقینیة»، در نسخه چاپی کلمه مقدمه را تکرار نکرده است!  
 «يعرض لها أحكام التصديق اليقینی:»، مقدمه یقینی از آن جهت که مقدمه‌ای یقینی است، برایش احکام تصدیق یقینی عارض می‌شود. مقدمه یعنی گزارش، یعنی قضیه، یعنی تصدیق، احکام تصدیق یقینی بر آن بار است. سه حکم در مورد تصدیق یقینی هست:

«[۱] من حیث أن التصديق اليقینی فی نفسه، ربما لم یحتاج فی حصوله الی تصدیق آخر»، از این جهت که حالا اینکه گفتیم احکام تصدیق یقینی عارض آن می‌شود، این احکام چیست؟  
 یک، از این حیث که تصدیق یقینی در حد ذات خود چه بسا احتیاج ندارد در حصولش به تصدیق دیگری، یعنی بدیهی است یعنی بین است، «أو یحتاج»، یا نیاز دارد در حصولش به تصدیق دیگری، یعنی نظری است، یعنی مبین است.

«وما یعرض لكل واحد من القسمین من الأحكام»، و آنچه که عارض هر یک از این دو قسم می‌شود از احکام که احکام فراوانی در مقاله اولی در ارتباط با ضروری و نظری، بدیهی و کسی داریم.

«[۲] و من حیث أن التصديق اليقینی فی أي مواضع ومع أي شرائط یكون وفي أيها لا یكون»، از این جهت که تصدیق یقینی در چه مواضع و با چه شرائطی متحقق است و در چه مواضع و با چه شرائطی متحقق نیست، از این جهت هم تصدیق یقینی دارای احکامی است، دارای تقسیماتی است، دارای مطالبی است که این را در مقاله بعد بررسی می‌کنیم.

«[۳] و من حیث أن التصديق اليقینی الواحد مع ذلك کله فی أي حال یكون وفي أيها لا یكون»، حالا با وجود همه این شرایط و مواضع، در چه حال و با چه کیفیتی هست و با چه کیفیتی نیست. این را هم در مقاله سوم مورد بررسی قرار می‌دهند.

«فهذه أقسام ثلاثة»، این سه قسم حکم برای تصدیق یقینی است. «هی أحكام التصديق اليقینی»، که این احکام تصدیق یقینی است و به تبع چون قیاس برهانی مقدماتش یقینی است، احکام قیاس برهانی هم خواهد بود «و القیاس البرهانی».

«والعرض فی هذا المقالة، وهی المقالة الأولى، بیان القسم الأول منها»، از این احکام سه‌گانه در مقاله اولی، می‌خواهیم قسم اول را بیان کنیم.

«فنبین فیها فی فصل:»، حالا از این جا، پس ما تبیین می‌کنیم در این مقاله اولی، در فصلی. این فصل، فصل چندم این مقاله است؟  
 دوم.

فصل اول که فهرست شد. «فی فصل»، یعنی فصل دوم. من به نظرم می‌رسد که اگر مرحوم علامه طباطبایی این فصول اولیه مقالات را تعبیر به مدخل می‌کرد، یا مقدمه می‌کرد، اولی بود. «مقدمة فی فهرسة هذه المقالة»، مثلاً با این تعبیر. اگر این چنین بود از نظر فی و تعبیری، تعبیر شایسته‌تر بود.

حالا در این فصل دوم این مقاله، ما مطالب متعددی داریم که بعضی از این مطالب، از مهمترین - دقت بشود! - بعضی از مطالبی که در فصل اول ذکر می‌شود، از مهم‌ترین دست‌آوردهای فکر بشری است!

یعنی بعضی از این مطالب هنوز که هنوز است، در قله اندیشه بشری می‌درخشد و زیربنای بسیاری از مبانی معرفت‌شناسی است. بسیاری از مبانی معرفت‌شناسی در همین فصل اول مورد توجه و دقت قرار می‌گیرد و اصولاً منطق معرفت‌شناسی است. منطق یعنی ذهن‌شناسی است، منطق این است. فقط خصوص کتاب برهان است، به خصوص این فصول اولیه در این زمینه خیلی حرف دارد.

حالا در این فصل دوم، ما دو مطلب اصلی داریم و به تبع مطالب فرعی دیگر. مطلب اصلی اولیه ما این است که همه دانش‌های ما مبدأ آغازینش حس است. ادراک احساسی مبدأ آغازین اندیشه و دانش بشری است. مطلب اصلی دوم، تبیین کیفیت پیدایش کثرت در ادراکات است. قهراً مقدماً ما ادراکات بشری را به سه قسم تقسیم می‌کنیم و به این صورت می‌گوییم که مُدرک آدمی یا کلی است یا جزئی. مدرکات کلی یا معقول اول است یا معقول ثانی. تعبیر دیگر (می‌توان گفت)، مدرکات آدمی یا محسوس است یا معقول. معقول، یا معقول اول است یا معقول ثانی. تعبیر دیگر: (می‌توان گفت)، مدرکات آدمی یا جزئی است یا کلی. مدرکات کلی یا کلی مستقیم است یا کلی غیر مستقیم. تعبیر چهارم، مدرکات آدمی یا جزئی است یا کلی است. کلی یا صور است یا معانی. دانش‌پژوه: صور هم کلی است.

استاد: به این اصطلاح یعنی کلی، حالا می‌رسیم. این‌جا صور را در مقابل معانی به کار می‌برد، به معنی ماهیت، معقول اول. اینکه مستقیم از خارج با تجرید أخذ می‌شود. این تا حالا چند تا تعبیر شد؟

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند)

استاد: با تقشیر. اگر جزئی بگیریم که اسمش مدرک جزئی است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند)

استاد: به هر حال اگر من از خارج گرفتم با وجود حدود، اینکه جزئی است؛ اما اگر گرفتم، تقشیر کردم، آنکه از خارج گرفتم و تقشیر کردم این را صورت می‌گویند. کلی‌ای که اسمش را می‌گذاریم صورت در مقابل معانی.

تعبیر دیگر که تعبیر پنجم است، مدرک ما یا جزئی است یا کلی و کلی یا حقیقی است یا اعتباری است. این‌ها تعبیرات گوناگونی است که در این تقسیم‌بندی هست. صحبت در این است که پیدایش کثرت را در ادراکات سه‌گانه تبیین کنیم. ادراکات سه‌گانه یعنی هم جزئیات و محسوسات ما، هم کلیات و معقولات ما، هم معقولات اولای ما، هم معقولات ثانی ما. در همین فصل است که خواهیم گفت پیدایش کثرت با ادراک «ما به الامتیاز»، صورت می‌گیرد. اگر آدمی «ما به الامتیاز» را ادراک نمی‌کرد، کثرت را نمی‌فهمید. منشأ پیدایش کثرت در ادراک، «ما به الامتیاز» است. در همین فصل است که خواهیم گفت تکثر در کلی، به تبع تکثر در جزئی است. در همین فصل است که خواهیم گفت ماهیات بالکنه قابل تصور نیست. اما مفاهیم اعتباری بالکنه قابل تصور هست و لذا تصدیق در اعتباریات صادق‌تر است از تصدیق در صور یعنی ماهیات و در همین فصل است که به یک نکته دیگر اشاره می‌کنیم و آن اینکه جزئی اعرف «عند الحیال»، اس، گرچه کلی اقدم معرفه «عند العقل»، است.

دانش‌پژوه: یک بار دیگر بفرمایید!

استاد: جزئی اعرف «عند الحیال»، است، گرچه کلی «أقدم معرفة»، یعنی زودتر شناخته می‌شود «عند العقل». این‌ها مباحثی است که در فصل اول باید مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

«فبنین فیها فی فصل»، تبیین می‌کنیم ما در این مقاله اولی در فصلی که فصل دوم باشد و عنوان فصل دوم هم این خواهد بود: «فی کیفیت حصول العلم لنا و اختلاف العلوم و کیفیتها».

در این فصل در صفحه ۱۳۸ از این کتاب ذکر شده، «[مسألة: ۱]: أن الحس هو المبدء الأول لحصول العلم لنا»، مبدأ آغازین حصول ادراک و علم برای ماست.

«[مسألة: ۲]: وأن الكثرة الحاصلة في العلوم»، کثرتی که پیدا می‌شود در ادراکات «اللتنبیه بما به الامتیاز»، به خاطر آگهی یافتن آدمی به آنچه که امتیاز دارد به آن «ما به الامتیاز» ها مایه کثرت است و اینکه «[مسألة: ۳]: وأن

الكثرة في العلوم الكلية بعرضها»، کثرت در علوم کلی به عرض محسوسات خواهد بود. کثرت در محسوسات مایه کثرت در علوم کلی است. ضمیر در «بعرضها»، به همان محسوسات می‌خورد که از کلمه حس فهمیده شد.

«[مسألة: ۴]: وأن هذه العلوم قد تكون صوراً موجودة في الخارج»، این ادراکات و ما و این علوم گاهی صورت‌هایی

هستند که در خارج موجودند، درخت و حجر و قمر. «محسوسة أو غير محسوسة»، چه محسوس باشد چه غیر محسوس، در خارج هست گرچه محسوس نیست. مجردات در خارج هستند، گرچه محسوس نیستند.

«وقد تكون معانی غیر الصور»، و گاهی معانی و مفاهیمی هستند که صورت نیستند. فرق بین این دو فراوان است که یکی از فرق‌ها این است که «[مسألة: ۵]: وأن الصور يستحيل حصول العلم بها بالکنه بخلاف المعانی»، صور

محال است، حصول علم بدان‌ها بالکنه. اما معانی این چنین نیست، معانی علم بدان‌ها بالکنه مستحیل نیست. «[مسألة: ۶]: وَأَنَّ التَّصَدِيقَ فِي الْمَعَانِي أَصْدَقُ مِنْهُ فِي الْأَشْوَاقِ»، تصدیق در اعتباریات، مفاهیم صادق‌تر است از تصدیق در صور و ماهیات. سرش هم بعداً خواهیم گفت که چیست.

«وَيَتَّبِعُ بِهَذَا كَلِمَةً»، با همه این حرف‌هایی که زدیم با توجه به این نکات روشن می‌شود که «[مسألة: ۷]: أَنَّ الْكَثْرَةَ الْحَاصِلَةَ فِي الْمَعَانِي وَالْكَلِمَاتِ وَالْأُمُورِ الْأَعْتَابِيَّةِ، بَعْدَ الْكَثْرَةِ الْحَاصِلَةِ فِي الْعِلْمِ الْجَزْئِيِّ»، کثرتی که حاصل می‌شود در معانی، کلیات، امور اعتباری، این‌ها بعد از کثرتی است که حاصل می‌شود در علم جزئی. ببینید فهرست است، چرا و به چه کیفیت؟ باید برسیم.

گرچه در خود فصل هم حالا ایشان به توضیح برهان شفاء، مقصد را تقریر نمی‌کند، ولی در عین حال در این فصل، فهرست است.

«[مسألة: ۸]: وَأَيْضاً أَنَّ الْجَزْئِيَّ أَقْدَمُ مَعْرِفَةً عِنْدَ الْخِيَالِ، وَالْكُلِّيَّ أَقْدَمُ مَعْرِفَةً عِنْدَ الْعَقْلِ»، جزئی از نظر شناخت در نزد خیال اقدم است از کلی و کلی از نظر شناخت نسبت به جزئی اقدم است در نزد عقل. بعد إن شاء الله اگر به بحث رسیدیم خواهیم گفت که این مطلب در فلسفه هم منعکس شده است، مرحوم حاجی سبزواری هم دارد، هم در منطق هم در فلسفه. سر مسئله را هم فلاسفه مورد بحث قرار دادند، مثل منطقیین. شاید با دو نگرش!

«ثُمَّ نَبِينُ فِي فَصْلِ:»، فصل دوم فهرستش تمام شد، آمدیم سراغ فصل سوم. عنوان فصل سوم چیست؟ در کتاب عنوانی مرحوم علامه طباطبایی برای این فصل ذکر نکرده است و اگر یادتان باشد وقتی ما کتاب را مورد بحث و بررسی قرار دادیم، گفتیم که بعضی از فصول کتاب دارای عنوان نیست. ولی از این فهرستی که مرحوم علامه در فصل اول هر مقاله ذکر می‌کند، می‌توانیم برای فصولی که دارای عنوان نیست، عنوان اختراعی بگذاریم که این کار را حالا إن شاء الله خواهیم کرد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند)

استاد: فهرست است، اما آمدیم سراغ فصل سوم. در فصل سوم چند تا مطلب داریم؛ مطلب اول تقسیم مشهوری است که از آغاز منطق خوانی ما و منطق‌دانی ما به ما آموختند و آن این است که هر یک تصور و تصدیق که این‌جا مراد تصدیق است، «أَنَّ التَّصَدِيقَ يَنْقَسِمُ إِلَى ضَرْوَرِيٍّ وَنَظْرِيٍّ، وَأَنَّ النَّظْرِيَّ يَنْتَهِي إِلَى الضَّرْوَرِيٍّ»، پس تصدیق دو گونه است: تصدیق ضروری و تصدیق نظری. این مطلب اول (که بیان شد). مطلب دوم: تصدیق نظری باید بازگشتش به تصدیق ضروری باشد.

«اَكْلَ نَظْرِيٍّ لَا يَبْدُو أَنَّ يَنْتَهِي إِلَى الضَّرْوَرِيٍّ»، یعنی گزاره اگر بین است که هیچ، اگر بین نیست، باید مبین باشد. مبین یعنی «رَاجِعٌ إِلَى الْبَيِّنِ»، از همین مطلب این نکته به دست آمد که علم به مقدمات، علم به نتیجه است فی الجمله. چطور به دست آمد؟

اگر قرار شد تصدیق نظری باید به ضروری برگردد، پس ریشه آن ضروری است. این نظری باید به بدیهی برگردد، این نتیجه باید به مقدمتین برگردد. پس طبیعی است که علم به مقدمات «مِنْ وَجْهِ»، علم به نتیجه هم هست. این هم مطلب سوم (که بیان شد).

مطلب چهارم: معنای ضروری بودن تصدیق این نیست که همه می‌دانند. تصدیق ضروری می‌تواند مجهول باشد، چگونه؟

به اینکه اطراف آن یا یکی از اطراف آن مجهول باشد. تصدیق یعنی گزاره، گزاره یعنی موضوع و محمول، مسند‌الیه و مسند، مبتدا و خبر. ممکن است من به تصدیق ضروری جهل دارم، چون موضوع را تصور درست نکردم، یا محمول را صحیح تصور نکردم. تصدیق ضروری می‌تواند مجهول باشد، به خاطر مجهول بودن تصور اطرافش. همین‌جا این نکته را ما مکرر در کلاس‌هایی که داریم، چند سال در این مراکز مختلف داشتیم، عرض کردیم که مباحث علمی، مسائل علمی، از این جهت قابل تقسیم‌بندی است. این نکته را یک جایی مرحوم شهید مطهری (اعلی الله مقامه) خوب توضیح داده است.

چهار صورت دارد؛ گاهی در یک گزاره تصور اطراف بین، روشن، ضروری، تصدیق به نسبت هم ضروری است. این یکی. صورت دوم گاهی تصور اطراف نظری است، تصدیق به نسبت هم نظری است، هم درست موضوع و محمول را تصور کنید، جانت درمی‌آید، هم حالا تصور کردی برای تصدیق به نسبت که این محمول مال این موضوع است، جانت در می‌آید. دوبار جانت در می‌آید، این هم صورت دوم. گاه تصور اطراف مشکل است،

نظری است، اما اگر تصور اطراف ممکن شد، تصدیق به نسبت بدیهی و نظری است. مرحوم شهید مطهری می‌خواهد بفرماید که کثیری از فلسفه این چنین است. در فلسفه ما مشکل تصویری داریم و نه مشکل تصدیقی. اگر من بفهمم الواحد یعنی چه، این طرف هم الواحد یعنی چه، اینکه «الواحد لا یصدر منه الا الواحد»، ضروری و بدیهی است و روشن است، این واضح است. اگر من بفهمم هستی یعنی چه، تصور درستی از هستی داشته باشم، تصور صحیح هم از اصالت داشته باشم، اینکه وجود اصیل است، روشن و بدیهی و آشکار است.

قسم چهارم برعکس قسم سوم است؛ یعنی تصور اطراف روشن، تصدیق به نسبت دارای مشکل است. حالا اینجا ما با یکی از این چهار قسم کار داریم. می‌گوییم گاهی تصدیق بدیهی است، اما این تصدیق بدیهی مجهول است، چرا مجهول است؟

چون اطرافش تصوراً مجهول است، یا یکی از اطرافش تصوراً مجهول است، این مسئله چندم بود؟ چهارم.

مطلب پنجم؛ در همین فصل است که باید این جمله مشهور جناب ارسطو تفسیر و تبیین بشود که «کل تعلیم و تعلم ذهنی فبعلم قد سبق»، هر تعلیم و تعلم ذهنی مسبق به دانش سابق است. آموختن به معنای یادگیری است و آموختن به معنای یاددهی، هر دو، چه من فرا بگیرم، چه به کسی بیاموزم، بدون علم پیشین ممکن نیست. همان گونه که در فلسفه می‌گوییم «کل حادث مسبق بقوة و مادة تحملها»، حالا «کل علم حادث»، هر علم حادثی، هر تعلیم و تعلمی مسبق است «بعلم قد سبق»، این را باید توضیح بدهیم. این هم مطلب پنجم (که بیان شد).

مطلب ششم؛ در همین فصل باید روشن کنیم که اصولاً استنتاج فکری بدون تحلیل و ترکیب باهم ممکن نیست. تحلیل و ترکیب دو تا اصطلاح منطقی است که در منطق مظفر هم عزیزان خواندند و تمرین‌هایش را هم حل کردند. تحلیل و ترکیب دو تا اصطلاح است. هر استنتاج فکری بدون تحلیل و ترکیب باهم ممکن نیست؛ یعنی با تحلیل فقط نمی‌شود، با ترکیب فقط هم نمی‌شود. هم تحلیل احتیاج دارد، هم ترکیب احتیاج دارد، بدون تحلیل و ترکیب ممکن نیست. این هم مطلب ششم (که بیان شد).

«ثربین فی فصل»، که فصل سوم باشد. این فصل در این کتاب صفحه ۱۴۳ آغاز می‌شود که «[مسألة: ۱]: أن التصدیق ینقسم الی ضروری و نظری»، تصدیق به ضروری و نظری تقسیم می‌شود. «وأن النظری ینتهی الی الضروری»، مطلب دوم این است که تصدیق نظری بالاخره باید منتهی بشود به تصدیق ضروری و بدیهی.

«و یتبین بهذا کله:»، با همه این نکاتی که گفته شد روشن می‌شود که «أن ما یتوقف علیه التصدیق النظری»، روشن می‌شود که آنچه که متوقف است بر آن تصدیق نظری، «یجب أن یكون العلم به، علماً بالمطلوب بوجه»، باید علم به آن، علم به مطلوب باشد. «بوجه»، علم به مقدمات، علم به مطلوب است، «بوجه». و لذا آن شبهه ابوسعید ابوالخیر با جناب شیخ الرئیس پیش می‌آید. اگر علم به مقدمات، علم به مطلوب نباشد، این شبهه اصلاً جا ندارد. این است که جناب شیخ در برهان شفاء خلاصه تلاش می‌کند که شبهه را درست جواب بدهد، شبهه، شبهه مطرحی است که باید پاسخ داده بشود.

«وأيضاً أن التصدیق الضروری یمکن أن یجهل بجهل، بأحد التصورات المتوقف علیها»، مطلب چهارم این است که تصدیق ضروری ممکن است که دانسته نشود، مجهول باشد، به خاطر جهل به یکی از تصوراتی که متوقف آن تصدیق ضروری بر این تصورات. اطراف را نمی‌داند حالا یا غافل‌اند یا اطراف نظری است، هنوز فکر نکردند، هنوز آن‌ها را نگرفتند.

«وأيضاً معنی ما حکى عن المعلم الأول»، مطلب پنجم، معنای آنچه که حکایت شده از معلم اول ارسطو که «أن کل تعلیم و تعلم ذهنی فبعلم قد سبق»، هر تعلیم و تعلم ذهنی با یک علمی که پیشی گرفته به دست می‌آید.

«وأيضاً»، مطلب ششم: «أن الاستنتاج الفکری لا یكون إلا بتحلیل و ترکیب معاً»، استنتاج فکری جز از راه ترکیب و تحلیل به دست نمی‌آید. این هم مطالب فصل سوم.

آمدیم سراغ فصل چهارم؛ «ثربین فی فصل:»، در فصل چهارم هم ما چند مطلب را داریم. ببینید، اگر دقت کرده باشید، می‌بینید مطالب مترتب بر هم است. در فصل قبل می‌گوییم که تصدیق یا ضروری است یا نظری، حالا در این فصل می‌آییم و می‌گوییم مطلب اول: ضروریات شش تا است. با این قید شیرینی که مرحوم علامه زدند،

«کماذکروا»، یعنی مطلب خالی از اشکال نیست.

۱. به هر حال، مطلب اول در فصل چهارم این است که ضروری به شش بخش و شش نوع تقسیم می‌شود.
۲. مطلب دوم این است که ضروری واقعی اولیات است. غیر از اولیات، ضروری واقعی نیستند. به عبارت دیگر، آن پنج قسم دیگر یعنی محسوسات و حدسیات و متواترات و تجربیات و فکریات، این‌ها راجع‌اند به اولیات و چون راجع‌اند به اولیات، بدیهی نامیده شده است، احیاناً ضروری نامیده شده است. حالا بعد خواهیم گفت که بعضی می‌خواهند بگویند وجدانیات این چنین نیست. وجدانیات هم سطح با اولیات اولی است که حالا إن شاء الله به بحثش خواهیم رسید. این هم مطلب دوم (که بیان شد).
۳. مطلب سوم: دو بیان برای رجوع اقسام پنج‌گانه ضروری به اولیات است؛ یک بیان عام که شامل همه اقسام است و یک بیان ویژه برای هر کدام که حالا حدسیات چگونه به اولیات راجع است، مجردات چگونه به اولیات رجوع می‌کند، متواترات چگونه به اولیات رجوع می‌کند. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند) استاد: راجع به چیست؟ (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند) استاد: چرا، الآن گفتند که در حقیقت جز اولیات، هیچ کدام ضروری بالذات نیست، تأکید هم دارند بر این. این مطلب چندم بود عرض کردیم؟ عدد دست شما باشد که من اشتباه نکنم. این هم مطلب سوم بود.
۴. مطلب چهارم که این مطلب چهارم در حقیقت تبیین مطلب سوم است. مطلب چهارم این است که مرحوم علامه می‌فرماید قیاس خفی‌ای که در فطریات وجود دارد، تشکیل شده از اولیات. به عبارت آخری: فطریات چرا ضروری‌اند؟ چون به اولیات راجع‌اند، به این کیفیت که در هر قیاس فطری یک قیاس اولی نهفته است و این قیاس مقدماتش قیاس اولی است. فطریات به خاطر اشمال بر یک قیاس اولی، ضروری نامیده شد. این هم مطلب چهارم (که بیان شد).
۵. مطلب پنجم: متأسفانه در اکتساب تصدیقات نظری، حس کافی نیست. ادراکات حسی، محسوسات در اکتساب نظریات از بدیهیات کافی نیست. احتیاج به امور دیگری داریم که این نکته بسیار مهمی است، بسیار نکته ارزشمندی است که پوزیتیویست‌ها را بدبخت می‌کند. این مطلب پنجم بود.
۶. مطلب ششم این است که در حدسیات ما بدون تجربه یا استقراء یا تواتر، قدم از قدم نمی‌توانیم برداریم. حدسیات باید مبتنی بر تجارب یا استقرائات یا متواترات باشد. این مطلب ششم بود.
۷. مطلب هفتم: احکام مادی یعنی احکام صورت‌های موجود در خارج در مورد موضوعاتشان ناشی از حدس است. این هم نکته ارزشمندی است. ما در ارتباط با امور مادی خارجی اگر حکمی صادر می‌کنیم، این حکم ناشی از حدس است و حدسی است و الآن گفتیم که در امور حدسی، ما نیاز داریم به تجربه یا استقراء یا تواتر. پس بدون تجربه یا استقراء یا تواتر، ما حدس نداریم و تا حدس نداشته باشیم، نسبت به خارج نسبت به موجودات خارجی، حکم مادی نمی‌توانیم داشته باشیم. این هم مطلب هفتم (که بیان شد).
۸. مطلب هشتم، حدس متأسفانه همان‌گونه که در مقدمات یقینی وجود دارد، در غیر مقدمات یقینی هم وجود دارد. حدس احتیاجی به یقینیات ندارد، در مظنونات هم هست، لذا در غیر برهان هم کاربرد دارد. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند) استاد: تأسفش برای این است که قرار شد ما در نسبت به خارج وقتی حکم می‌کنیم از حدس استفاده کنیم و اگر حدس در غیر یقینیات هم وجود داشته باشد، نسبت به احکام ما همین می‌شود که در عالم هست. فرضیه داریم، قانون نیست. باید ببینیم مؤیداتش چیست. نتیجه می‌گیریم از همه این مباحث که این مطلب در حقیقت از باب «ردّ العجزالی الصدر»، تکرار مسئله اول ماست که هر امر نظری باید به اولیات برگردد، گرچه با واسطه. اگر یادتان باشد ما در منطق قیاسی داشتیم، تحت عنوان قیاس مرکب. معنای قیاس مرکب چه بود؟ یعنی این قیاس را باید تحلیل کنیم به اقیسه بسیطه، تا کجا؟

تا برسیم به قضایای بدیهی و ضروریه و یکی از مشکلاتی که حالا در این جا اشارتاً عرض می‌کنم ما با تفکیکی‌ها داریم، همین است. تفکیکی جماعت خیال می‌کند اگر چیزی نظری شد، دیگر حکم عقل نیست و حال اینکه ممکن است من در فلسفه، در اسفار یاد دارم که گاهی بعضی از مطالب را حضرت استاد وقتی می‌خواستند اثبات کنند، یک مورد را دقیقاً یاد دارم، یازده تا برهان چیده شد تا به این مطلب رسیدیم؛ یعنی نتیجه برهان اول، صغرای قیاس دوم، نتیجه قیاس دوم، صغرای قیاس سوم، تا رسیدیم سر یازدهمین قیاس، نتیجه ثابت شد. این را نمی‌تواند یک انسان نابخرد بگوید که پس این دیگر عقلی نیست، یا این دیگر لزوم اتباع ندارد.

بله هر چه تعداد اقیسه بیشتر باشد، هر چه قیاس مرکب، مرکب‌تر باشد، علی‌القاعده درصد احتمال مغالطه بیشتر است، چون حدود اوسط، حدود وسطی بیشتر شده است. می‌شود مثل روایت غیر عال الاسناد. روایات را دو دسته می‌کنند: عالی الاسناد و غیر عال الاسناد. عالی الاسناد درست است که تعداد واسطه‌ها در سند کم است. غیر عالی الاسناد تعداد واسطه‌ها زیادتر است. هر چه تعداد واسطه‌ها بیشتر باشد، چون در هر راوی احتمال سهو و نسیان و خطا و تضعیف هست، لذا احتیاج به دقت بیشتری دارد. این مطلب هست ولی این نه اینکه حالا یازده واسطه خورد این مطلب، عقلی نیست یا یقینی نیست یا قطعی نیست، ممکن است سی واسطه بخورد، ما قیاسی را با سی واسطه به آن برسیم. اما نتیجه‌ای که به آن می‌رسیم نتیجه یقینی باشد.

عمده این است که این نتیجه یقینی باید تحلیلاً بتواند منتهی شود به یک قضیه ضروری و آن قضیه ضروری همان ابداء البدیهیات است که عبارت است از امتناع، اجتماع و ارتفاع نقیضین. متأسفانه با کمال تأسف ما در فلسفه به روش اصل موضوعی کار نکردیم؛ یعنی به روش هندسی کار نکردیم. شاید اولین موردی که این روش به صورت فنی مورد استفاده قرار گرفته است، این کتابی است که اخیراً این رفیق ما جناب آقای عبدالرسول عبودیت نوشتند تحت عنوان اثبات وجود خدا به روش اصل موضوعی. خیلی هم زحمت کشیدند، البته ایشان با پنج اصل کار کرده است، مثل امتناع تسلسل، مثل اثبات واقعیت و امثال ذلک. یعنی خودش هم گفته که این اصول پنج‌گانه را می‌شود به دو اصل برگرداند. یکی ثبوت واقعیت، یک اصل امتناع تناقض فقط. اگر ما به روش هندسی، فلسفه را تقریر کردیم، منطقی را تقریر کردیم که حالا در منطق راحت‌تر است، طبیعی است که خیلی از مغالطات معلوم می‌شود و خیلی از شبهات از بین می‌رود. این هست، ولی این مطلب بدیهی است که اگر تعداد قیاسات پشت‌زمینه یک مطلب نظری و یقینی زیاد بود، این مبنایش یقینی نبودن آن انتقال به اولی یافت لازم نیست. تمام شد!

حالا با صد واسطه باشد، مشکلی ندارد. من بگویم الف، ب است؛ ب، جیم است، شما می‌گویید که الف، جیم است. حالا بگویند که جیم، دال است؛ دال ذال است، شما می‌گویید که جیم، دال است. حالا بگویم دال، قاف است؛ قاف، کاف است، شما بلافاصله می‌گویید که جیم کاف است. عمده این است که این قیاس‌های پشت‌زمینه برهان باشد؛ یعنی صورت شکل بدیهی، ماده یقینی، تا انتها یقینی باشد، این مهم است. نه اینکه اگر تعداد زیاد شد، بلافاصله بگویم پس یقینی نیست. حرفی که زیاد از این تفکیکی‌ها انسان می‌شنود. این هم مطالب فصل چهارم.

«ثربین فی فصل: أن الضروریات ستة أقسام»، سپس تبیین می‌کنیم ما در فصل اینکه ضروریات شش قسم است. «کما ذکرنا»، آن‌چنان که گفته‌اند و «وأن غیر الأولیات لیست بضروریة بالذات، بل راجعة بالآخره إليها»، این رجوعش را به دو بیان، بیان می‌کنیم، یک «بیان عام»، با بیان عام این مطلب را تبیین می‌کنیم و دیگر کتاب ما دارد، «والمحسوسات»، در این ترجمه‌ای که این آقای قوام‌صفری کرده در ترجمه، فطریات را هم آورده است. گفت که بعد از ترجمه، باید متن را تصحیح کنیم. این معلوم می‌شود که در این جا یک کلمه فطریات افتاده است؛ یعنی هست: «والمحسوسات». حالا من عبارت را این جا (می‌خوانم).

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند)

استاد: الآن من از این عبارت این جا بینم چه پیدا می‌کنم. بله، این جا اصلاً یک خط افتاده است!

این جا در این صفحه ما یک خط افتاده است، من این خط را می‌خوانم، شما در کتابتان بنویسید. دارد: «بل راجعة بالآخره إليها بیان عام»، بعد از «بیان عام»، دارد: «وأن کل واحدٍ من الأقسام الخمسة غیر الأولیات، أعنی «الفطریات»».

بعد «والمحسوسات»، زیرا کس باید بشود، کتاب درست است، این زیرا کس مشکل داشت.

«والمتواترات»، و «التجریبات»، لیس بضروری بالذات»، این‌ها ضروری بالذات نیستند.

«بیان خاص بکل واحد واحد»، اول به بیان عام عرض کردیم، بعد به بیان خاص به هر یک از این‌ها.

«وَبَيْنَ بَهَذَا كَلِمَةٌ:»، با این مطالبی که گفته شده است، با همه این‌ها روشن می‌شود که «أَنَّ الْقِيَّاسَ الْخَفِيَّ فِي الْفَطْرِيَّاتِ مَوْلَفٌ مِنْ مَقْدَمَاتِ أَوْلِيَّةٍ»، آن قیاس خفی‌ای که در فطریات هست، مؤلف است از مقدمات اولیه. «أَرْبَعَةٌ زَوْجٌ»، فطری بود، چون «لَأَنَّهُ يَنْقَسِمُ إِلَى الْمَتَسَاوِيَيْنِ»، این در آن افتاده است.

«وَأَيْضاً أَنَّ الْحَسَّ لَا يَكْفِي فِي اِكْتِسَابِ النُّظَرِيَّاتِ، وَلَا فِي شَيْءٍ مِنْهَا»، حس در اکتساب نظریات کافی نیست و در هیچ یک از نظریات این‌گونه نیست، در بخشی از نظریات کافی باشد و در بخش دیگری از نظریات کافی نباشد. نه!

در هیچ یک از نظریات، حس برای اکتساب کافی نیست.

«وَأَيْضاً أَنَّهُ لَا بَدْفِي مَوْرَدٍ لِحَدْسٍ مِنْ تَجْرِبَةٍ أَوْ اسْتِقْرَاءٍ أَوْ تَوَاتُرٍ»، در موارد حدس نیازمندیم به تجربه‌ای یا استقرائی یا تواتری.

«وَأَيْضاً أَنَّ الْأَحْكَامَ الْمَادِيَّةَ، أَعْنَى اِحْكَامِ الصُّوْرِ الْمَوْجُودَةِ فِي الْخَارِجِ لِمَوْضُوعَاتِهَا بِالْحَدْسِ»، احکام مادی، احکام مادی یعنی چه؟

حکم مگر امر مادی است؟

می‌گوییم که مراد از احکام مادی یعنی احکام مربوط به صوری که در خارج برای موضوعاتش موجود است. احکام صور موجوده در خارج برای موضوعاتشان بالحدس، ناشی از حدس است. ما با حدس یک حکم نسبت به موجود خارجی داریم. این هم مطلب دیگر (که بیان شد).

«وَأَيْضاً أَنَّ الْحَدْسَ كَمَا يَكُونُ فِي الْمَقْدَمَاتِ الْيَقِينِيَّةِ، يَكُونُ فِي غَيْرِهَا»، حدس آن‌چنانکه در مقدمات یقینیه هست، در غیر مقدمات یقینیه هم هست.

«وَأَيْضاً أَنَّ كُلَّ نَظَرِيٍّ يَنْتَهِي إِلَى أَوْلِيَّاتٍ مَتْرَبَّةٍ»، هر امر نظری منتهی می‌شود به یک اولیاتی که بر یکدیگر چیده شده و مترتب است. این جمله را اصلاً در ترجمه نکرده است و نیآورده است. این‌جا تکرار مطالب گذشته و در ترجمه هم هست.

«ثُمَّ نَبِينُ فِي فِصْلٍ:»، آمدیم سراغ آخرین فصل مقاله اولی یعنی فصل پنجم. فصل چهارم از چه صفحه‌ای شروع می‌شد؟

فصل چهارم از صفحه ۱۴۸ شروع می‌شد. فصل پنجم از چه صفحه‌ای شروع می‌شود؟

فصل پنجم از صفحه ۱۵۷ (شروع می‌شود). «فِي بَعْضِ اِحْكَامِ اَلضَّرُورِيَّاتِ»، طولانی‌ترین فصول این کتاب همان فصل چهارم است که از همه فصول طولانی‌تر است.

آمدیم سراغ فصل پنجم. در فصل پنجم چند مطلب دارد. مطلب نخست این است که قضیه اولیه، قضیه‌ای است که موضوع و محمولش قابل تصور است، معلوم است، بالکنه. نکته بسیار مهمی است!

قضایای اولیه قضایایی هستند که ما از اطرافشان تصویری داریم بالکنه. حقیقتاً اطرافش را می‌توانیم ادراک کنیم. مطلب دوم که این مطلب را در فصل گذشته هم داشتیم؛ قضایای محسوسه حتماً باید مستند به تجربه باشد. در بالا گفتیم تجربه یا استقرآء یا تواتر، اینکه می‌گوییم تجربه یک نکته‌ای دارد که إن شاء الله می‌آید.

مطلب سوم این است که هر قضیه‌ای که اطرافش قابل تصور بالکنه نباشد، این قضیه نمی‌تواند قضیه اولی باشد. قضایایی که اطرافشان بالکنه تصور نشود، قضایای اولیه نیستند، نه تنها قضایای اولیه نیستند، با قیاس اقترانی هم قابل ارجاع به قضیه اولیه نیست. این توضیح دارد، دقتی هم دارد. این مطلب سوم بود.

مطلب چهارم؛ امور مادی در حقیقت برهان‌پذیر نیست. مطلب پنجم؛ اگر بر امر مادی اقامه برهان شد، به یکی از دو صورت اقامه برهان می‌شود، به یکی از دو گونه، یا برهان، برهان در مفاهیم مقارن آن‌هاست، این یک؛ یا در حقیقت برهان قائم شده بر اینکه اثبات کند عندیت را، نه عینیت را، یعنی چه؟

یعنی بودن محمول را عند الموضوع، نه بودن محمول را فی الموضوع!

یعنی برهان قائم شده است بر مقارنت، نه بر اتحاد. ببینید این دقت نظرها بعضاً مال هزار سال قبل است و بسیاری از این‌ها هنوز که هنوز است در جهان اندیشه غرب وجود ندارد و این برمی‌گردد به اینکه ما چقدر ضعیف هستیم! پس در حقیقت برهان اقامه می‌شود بر اینکه باء عند الالف است، باء مقارن با الف است؛ نه باء الف است. هوهویه نه، عندیت است، مقارنت، همراهی، نه اتحاد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان اظهار می‌کنند)

استاد: نه، هنوز به برهان اِنِّی و لَمِّی خیلی کار داریم!



(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان اظهار می کنند)

استاد: عرض می کنیم توضیح می دهیم. این در ارتباط با اقامه برهان بر امور مادی خارج (است).

«ثربین فی فصل»، سپس تبیین می کنیم در فصلی که فصل پنجم باشد که «أَنَّ الْمَقْدِمَةَ الْأَوْلِيَّةَ يَجِبُ أَنْ تَكُونَ مَعْلُومَةً الْطَرَفَيْنِ، بِالْكُنْهِ»، اطرافش تصور شده باشد، آن هم بالکنه تصور شده باشد. «وَأَنَّ الْقَضَايَا الضَّرُورِيَّةَ الْمَحْسُوسَةَ لَا بَدَأْنَ تَسْتَدِلُّوْنَ بِتَجْرِبَةٍ»، قضایای ضروریه محسوسه حتماً باید مستند به تجربه ای باشد، این دو.

«وَيَتَبَيَّنُ بِهَذَا كَلِمَةً»، به این ها روشن می شود که «أَنَّ الْمَحْمُولَ فِي الْأَوْلَى مِنْ لُؤَازِ مَرْدَاتِ الْمَوْضُوعِ»، این را نگفتیم، یادمان رفت!

مطالب، یکی به آن ها اضافه می شود. این مطلب هم در همین فصل پنجم روشن می شود که در قضایای اولی، محمول ما از لوازِم ذات موضوع است. راحت تر بگوییم ذاتی موضوع است، متها ذات باب برهان، نه ذاتی باب ایساغوجی، چون ذاتی باب برهان اعم است از ذاتی باب ایساغوجی.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان اظهار می کنند)

استاد: نه، این در حقیقت در چینش مطلب سوم ماست. چون یادمان رفته بود، الآن شد مطلب ششم. حالا در منزل إن شاء الله یک برگه برمی داریم و این مقاله را فهرستش را به صورت تصویری می کشید که مقاله دستتان باشد که از نظر مطالب در هر فصلی ما چه چیزی داریم و چه چیزی نداریم. پس روشن شد که محمول در قضایای اولی از لوازِم ذات موضوع است.

«وَأَيْضاً أَنَّ الْمَقْدِمَاتِ الَّتِي لَا تَتَصَوَّرُ طَرَفَايَا بِالْكُنْهِ»، طرفینش بالکنه تصور نمی شود «لَا أَوْلَى فِيهَا»، اولی در مورد آن ها وجود ندارد. «وَلَا تَرْجَعُ إِلَيْهِ بِالْتَحْلِيلِ الْاِقْتِرَانِيَّ»، رجوع هم به اولی به تحلیل اقترانی نمی کند.

«وَأَيْضاً أَنَّ الْأُمُورَ الْمَادِيَّةَ لِابْرَهَانِ عَلَيْهَا بِالْحَقِيقَةِ»، امور مادی در حقیقت بر آن ها برهان اقامه نمی شود. «وَأَنَّ قِيَامَ الْبْرَهَانِ عَلَيْهَا عَلَى أَحَدٍ وَجْهَيْنِ:»، قیام برهان بر آن ها به یکی از دو وجه خواهد بود: «أَمَّا عَلَى الْمَعَانِي الْمَقَارِنَةِ مِنْهَا»، یا بر آن معانی ای که مقارن است از اینها، حالا در نسخه دیگر دارد «مَعَهَا»، این جا دارد «مِنْهَا». «أَوْ أَنْ يَرَادَ بِالْحَمْلِ»، یا اینکه از حمل، ما که داریم بر این قضیه برهان اقامه می کنیم، این قضیه ما قضیه ناست. دقت کنید، چون در قضیه، ما عینیت داریم. قضیه یعنی اتحاد، یعنی هوهویت، یعنی «هَذَا هُوَ».

این حمل ما ظاهراً حمل است، عندیت است، نه هوهویت. یا اینکه اراده شود به حمل، اینکه «أَنَّ الْمَحْمُولَ مَوْجُودٌ عِنْدَ الْمَوْضُوعِ، لِأَنَّهُ مَوْجُودٌ لِمَوْضُوعٍ كَمَا يَرَادُ فِي غَيْرِهَا»، اینکه در غیر این مورد، مراد از حمل، وجود محمول للموضوع یا فی الموضوع خواهد بود، نه عند الموضوع. در حقیقت برهان بر مقارنت است نه برهان بر اتحاد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

## فهرست منابع

۱. شرح المنظومه، ج ۲، ص ۴۴۶.